

گفت‌وگو با جینا رولندز، ستاره سینمای مستقل کلاسیک آمریکا

چون زنده مانده‌اید، به شما جایزه می‌دهند

زولر ساینز . ترجمه: ساسان گلفر



عباس

منتقد روی تصاویر آن می‌خواند. نمی‌دانم الان درباره زمان فیلم‌برداری‌اش چه بگویم، چون شیفته تفسیر این نویسنده، مایکل ونتورا، شده‌ام. او را می‌شناسید؟

ﻻ *بله، از دوستان من نیست، ولی نویسنده بزرگی است که از مدت‌ها پیش در لس‌آنجلس ویکی می‌نویسد.*

خب، او همه‌چیز را تفسیر می‌کند و داستان را می‌گوید و به خیلی چیزها اشاره می‌کند که خودم نمی‌دانستم.

ﻻ *مانند چه؟*

وقتی فیلم را می‌ساختیم، من نمی‌دانستم پزشک به جان گفته بود او تا پنج ماه بعد می‌میرد. من می‌دانستم که جان بیمار به نظر می‌رسید، اما همچنان خوش‌تیپ و فوق‌العاده بود و او تا پنج سال بعد نمرد! مایکل خیلی چیزها می‌داند، چون تمام مدت سر صحنه بود. خیلی جالب است که توصیف او از داستان را ببینید.

ﻻ *درباره «یک کودک منتظر است» چه می‌گویید؟*
فیلم مهمی است که چنان که باید و شاید درباره‌اش صحبت نمی‌کنند؛ برت لنکستر مدیر یک خانه کودکان معلول ذهنی و دارای اختلال عاطفی و جودی کارلند به‌عنوان معلم جدید در تقابل با اوست. استلنی کریم تهیه‌کننده در مقطعی به علت اختلاف نظر هنری، جان کاساوتیس را اخراج کرد. کاساوتیس بعدها گفت: «فلسفه [کارم] در فیلم این بود که کودکان معلول ذهنی، جدا و تنها هستند و بنابراین باید در مؤسسات با افراد شبیه به خود نگهداری شوند. فیلم من می‌گفت که این بچه‌ها هر موقع و هر کجا ممکن است باشند. این مشکل ماست که یک مشت احق هستیم، نه بچه‌ها».

فیلم‌نامه برای من تکان‌دهنده بود و جودی و برت هم خیلی خوب بودند و کار با آنها جالب بود. اما

داستان شخصیت خودم برایم جالب بود. این ایده که یک مادر ممکن است بی‌توجه به فرزندش به‌نظر برسد، درحالی‌که مشکل او این است که سعی می‌کند توجه و علاقه بیش‌ازحد به فرزندش نشان ندهد، چون نمی‌داند در غیر این صورت بعد از مرگش چه اتفاقی برای بچه می‌افتد؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد با او عادی برخورد کند. ما مدت‌ها پیش این فیلم را ساختهایم. مدت‌هاست که به آن فکر نکرده‌ام!

ﻻ *فیلم به‌نوعی سنت‌شکن بود، چون افراد معلول نقش خود را بازی می‌کردند، نه هنرپیشه‌های حرفه‌ای که بخواهند تا حد ممکن شبیه به آنها شوند.*

در آن موقع خیلی سروصد! کرد. بعضی از مردم فکر می‌کردند این کار درستی نبود. اما جان فکر می‌کرد دقیقاً همین درست بود که آنها می‌توانستند هنرمند باشند، می‌فهمند چه کار کنند و خوب می‌توانند بازی کنند، چون مجبور نیستند چیزی را پنهان کنند و اتفاق افتاد و آنها کارشان را به‌خوبی انجام دادند! یک بار یکی از بچه‌ها چیزی درباره یک بوقلمون یا چنین چیزی گفت و بچه‌ای که در کنار او ایستاده بود، گفت: «این جمله من است!» اسکار تو است!» و همه سعی می‌کنند آن را بردارند و از دست‌شان می‌افتد روی زمین!

ﻻ *پدر من که ۷۳ساله است و قدیم نوازنده جَز بود، می‌گفت وقتی به سن خاصی می‌رسید، چون هنوز زنده هستید، مردم شروع می‌کنند به اینکه به شما جایزه بدهند.*

[می‌خندد] پدر شما درست می‌گوید! من تا وقتی درست و حسابی پیر نشدم، جایزه نگرفتم. پدرتان کاملاً راست گفته است و باید انتظار موارد خیلی بیشتری را داشته باشد!

ﻻ *شما همچنان قصد دارید به بازیگری ادامه بدهید، درست است؟*

ﻻ *چرا نه؟*

بیشتر زندگی من وقف بازیگری شد. البته اگر چیزی فوق‌العاده و معرکه پیش بیاید که من نتوانم در برابرش مقاومت کنم، نظرم را عوض می‌کنم، اما این روزها خیلی از این موارد نمی‌بینم.

منبع: راجر ایبرت دات کام

سینمای جهان

پرده نقره‌ای

درباره زوج کاساوتیس مکاشفه بازیگری

ریچارد برادی

کمیاب‌بودن شدید کارگردانان زن سبب شده آثار مشترک بازیگران زن و کارگردانان مرد که با یکدیگر ازدواج کرده‌اند، نقش مهمی در تاریخ سینما داشته باشد، اما از ازدواج کارگردانان زن با مردان بازیگر خبری نباشد. نکته عجیب و جالب‌توجه اینکه جوهره سینمای مدرن ثمره دو زوج است. یکی در فرانسه (ژان لوک گدار کارگردان و آنا‌کارینا بازیگر) و دیگری در ایالات

متحده (جان کاساوتیس بازیگر/ کارگردان و جینا رولندز بازیگر). این واقعیت امروز بیش‌ازپیش خود را نشان می‌دهد. قرار است مجموعه آثار «کاساوتیس / رولندز» در سینما متروگراف نیویورک نمایش داده شود و با فیلم «شب افتتاحیه» محصول ۱۹۷۷ و گفت‌وگویی با رولندز افتتاح شود. (کاساوتیس در سال ۱۹۸۹ و ۵۹سالگی درگذشت). تاریخ سینما به قدمت برادران لومیر و از سال ۱۸۹۵ است. در نیمه دوم تاریخ سینما در ۶۰ سال گذشته فیلم‌های بزرگ بسیاری ساخته شده، اما اگر بخواهیم از دو مجموعه آثار نام ببریم که راه‌کشا

بوده‌اند و هنوز هم تمرخشدند، آثار دو نفر از بی‌پرواترین و خلاق‌ترین فیلم‌سازان هستند و این فیلم‌سازان جز گدار و کاساوتیس نیستند. گدار درباره کاساوتیس در گفت‌وگویی در سال ۲۰۰۰ گفت: «جان کاساوتیس

که کمابیش هم‌سن‌وسال من بود، کارگردان بزرگی بود و هنوز هم هست. من نمی‌توانم خودم را در سینما هم‌سن‌گ او تصور کنم. او برای من معرف سینمای خاصی است که خیلی والا‌تر است». گدار اواخر دهه ۸۰ در تلویزیون فرانسه توضیح داد زمانی که او و کارینا در سال ۱۹۶۰ ازدواج کردند، چند نمونه سینمایی در ذهن داشت: «اورسن ولز بود و ریتا هیورت، جوزف فون اشتزترنبرگ و مارلنه دیتریش؛ ژان رنوار و کاترین هسلینگ. به خودم گفتم من هم می‌توانم». اما او معتقد بود گرچه به این سباق، چندین فیلم ساخت، اما نتوانست خیلی حس زندگی در آنها بدمد. برخلاف فیلم‌هایی که کارینا و گدار با هم ساختند، فیلم‌های رولندز و کاساوتیس موفق شدند به زندگی بپردازند و شریشار از حس زندگی باشند. آن دو در سال ۱۹۵۴ ازدواج کردند و فقط با مرگ کاساوتیس از هم جدا شدند. فیلم‌هایشان را اغلب در خانه خود فیلم‌برداری کردند؛ با کمک بازیگرانی که دوستان‌شان بودند (از بازیگران مشهوری مانند پیتر فالک و بن گارازا تا افراد بی‌تجربه‌ای مثل سیمور کسل) و خانواده‌شان (از جمله پدر و مادر کاساوتیس و رولندز). آنها حتی برای فیلم‌هایشان از جیب مایه گذاشتند. (کاساوتیس برای «چهره‌ها» خانه‌اش را به رهن گذاشت و از بانک وام گرفت). گدار، از طریق فیلترکردن بازی در قالبی مستند و کاساوتیس با به خوداعلاسنادن بازیگری در حد مکاشفه. کاساوتیس بازیگرش را در موقعیت‌های به‌شدت دراماتیک قرار می‌داد و فیلم‌هایش براساس فیلم‌نامه‌هایی دقیق ساخته می‌شد، اما وقتی دوربین به کار می‌افتاد، به بازیگران خود آزادی عمل فوق‌العاده‌ای می‌داد و از آنها می‌خواست در خود نمانند؛ مکاشفه‌ای که ممکن بود از تکنیک کمک بگیرد، اما به آن وابسته نمی‌شد.

پیش از کاساوتیس فیلم‌سازی مستقل وجود داشت، اما کاساوتیس در همکاری با رولندز، موفق شد سینمای مستقلی بسازد که وام‌دار هالیوود بود-نه از لحاظ پیرنگ یا سبک، بلکه از جنبه جذابیت بازیگری و قدرت دراماتیک. آنها در این روند بارها با خود را نیز به هالیوود دادا کردند. افق‌های تازه‌ای گشودند و امکانات بیشتری برای کارگردان‌های هم‌عصر خود یا جوان‌تر در هالیوود فراهم کردند.

پیش از کاساوتیس فیلم‌سازی مستقل وجود داشت، اما کاساوتیس در همکاری با رولندز، موفق شد سینمای مستقلی بسازد که وام‌دار هالیوود بود-نه از لحاظ پیرنگ یا سبک، بلکه از جنبه جذابیت بازیگری و قدرت دراماتیک. آنها در این روند بارها با خود را نیز به هالیوود دادا کردند. افق‌های تازه‌ای گشودند و امکانات بیشتری برای کارگردان‌های هم‌عصر خود یا جوان‌تر در هالیوود فراهم کردند.

منبع: نیویورکر

روزنه آبی

درباره کیارستمی وسینمایش فانوس دریایی

تینا حسن‌نیا . برگردان: منوچهر. ح

«عباس کیارستمی» که در ۷۶سالگی با زندگی وداع گفت، برای سینمای جهان یک نماد بود؛ فیلم‌های تفکربرانگیز او همچون «خانه دوست کجاست»، «کلوزآپ»، «زندگی و دیگر هیچ»، بیشتر از مخاطبان ایرانی، تحسین جهانیان را برانگیخت. شاهکار او «طعم گilas» در سال ۱۹۹۷ در فستیوال «کن» نخل طلا را به دست آورد. او به‌تازگی برای پیوستن به هیأت داوران «آکادمی اسکار» دعوت شده بود. درحالی‌که کیارستمی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین سینماگران جهان شناخته شده و فیلم‌هایش استاندارد تعادلی بین شعر و انسان‌گرایی ایجاد کرده است؛ اما میراثش بر یک دستاورد بزرگ تکیه دارد و آن بر به‌چالش‌کشیدن تصور ذهنی نادرست و ساده‌انگارانه‌ای درباره جامعه ایران استوار بوده که همواره و به‌طور عام ایران را به جهان غرب، جامعه‌ای خرافاتی و بنیادگرا معرفی کرده است؛ فیلم‌های کیارستمی زودون این تصور را برای مخاطب غربی رقم زد.

از دیرباز، پیش از آنکه جهان، کیارستمی را با عنوان یک فیلم‌ساز ایرانی تحسین کند، او به کار طراحی گرافیک در امر تبلیغات بازرگانی اشتغال داشت. در سال ۱۹۶۹ او به یک سازمان دولتی، با نام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پیوست و با نام اختصاری «کانون» شناخته می‌شد. کانون توانست محیطی امن در کشاکش انقلاب و جنگ ایران و عراق بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ برای کارهای همراه با خلاقیت او فراهم آورد، سال‌هایی که توأم با آشفستگی‌ها برای هنرمندان ایران بود. اوایل کار در کانون، کیارستمی علاقه زیادی به خلق کارهای آزمایشی برای تشویق مخاطبان در زمینه‌های بهداشت دهان و دندان به‌عنوان یک ممارست متهورانه و روزانه داشت. به این ترتیب او توانست کارش را به‌عنوان یک حرفه خلاقانه ادامه دهد. موفقیت‌های جهانی کیارستمی در اواخر دهه ۸۰ دربرگیرنده نمایش جهانی غیررسمی سه فیلم او با عنوان ترازوی سه‌گانه کوکر (Koker trilogy) بود که موضوع هر فیلم، دنباله دنیای خیالی فیلم پیشین است. «خانه دوست کجاست»، داستان سفر تخیلی کودکی است که می‌کوشد کار درست را انجام بدهد؛ «زندگی و دیگر هیچ»، به تبعات عواقب پس از وقوع یک زلزله می‌پردازد و بالاخره «زیر درختان زیتون» که با به‌کارگیری بازیگران برجسته فیلم پیشین خلق شده، داستانی عاطفی و تصویری متفاوت از اسلام و ایران به مخاطبان جهان ارائه داد. با محور قراردادن روند فیلم‌سازی، این فیلم‌ها و بسیاری فیلم‌های دیگر کیارستمی، تماشاگر را در مقابل پرسش‌های متعدد قرار داد از جمله اینکه دقیقاً چه چیزی را شاهد هستید. در پایان داستان «طعم گilas» برای نمونه، همکاران و گروه فیلم‌برداری از نیز نشان می‌دهد؛ اما نقطه اوج هنر هدایت تماشاگر به پرسشگری از خود، در فیلم «کلوزآپ» متجلی است؛ گرفتار قانون شده است. از آغاز هزاره سوم، کیارستمی به‌طور رسمی به خلق آثار موردعلاقه‌اش پرداخت؛ او خالق فیلم‌های زیبایی بود؛ اما در این بین برخی هواداران هم‌وطنش را به‌دلیل نداشتن درک درست از آثارش، از دست داد، هوادارانی که از نحوه انعکاس چهره میهن‌شان از طریق فیلم‌های کیارستمی خشمگین بودند. فیلم «ده» در سال ۲۰۰۲ و استفاده از فناوری دیجیتال، فناوری‌ای که در آن زمان کسی جرئت استفاده‌اش را نداشت و همچنین اثر خجانه‌انه دیگرش «شیرین» در سال ۲۰۰۸؛ فیلمی که از ابتدا تا انتها، چهره زنان مختلف را در حال تماشای یک فیلم به‌همراه صدا نشان می‌دهد. در سال ۲۰۱۰ با نمایش فیلم «رونوشت برابر اصل» نسل جدیدی از هواداران و عشاق کیارستمی ظهور کردند؛ این اثر که با شرکت جولیت بینوش و در ایتالیا ساخته شد؛ داستان زوجی است که گوین به‌تازگی با هم آشنا شده‌اند یا آنکه سالیانی است که با یکدیگر زندگی می‌کنند؛ فیلم هر دو سناریو را فرض کرده و نشان می‌دهد. با آغاز ساخت فیلم در خارج از ایران که مشتمل بر آخرین اثرش «مثل یک عاشق» نیز می‌شود، کیارستمی قلمرو تازه‌ای از نقطه‌نظر جغرافیایی و هنری در خود کشف کرد. در گذر سالیان، کیارستمی چندین نسل از سینماگران درون و بیرون از ایران را تحت تأثیر خود قرار داد که از او الهام گرفتند - کارهایش به‌سادگی در عملکرد و درک کارگردانان بین‌المللی اثر داشت. این در حالی است که در فیلم‌های کیارستمی بخش عمده‌ای از فرهنگ ایران مندرج است، شعر، فلسفه و فرهنگ روزمره و مناظر روستایی. کارهای او همچنین انعکاس جهانی بی‌چون‌وچرا داشت. فارغ از هرگونه موانع فرهنگی و زبان، بالندگی هنرش بدون برچسب و عنوان کارگردان ایرانی به آسانی و پیوسته رشد کرد، همواره خود، محدودیت‌هایش و به‌طور کلی، بنیان فیلم‌سازی را به چالش کشید و پیوسته از مخاطبانش می‌خواست دیدگاه‌شان را ارتقا دهند. کیارستمی تجسم بهترین ویژگی‌های سینمای جهان است، خوش‌بینی، انسان‌گرایی، بازیگوشی و جسارت هنری. او همانند فانوس دریایی است برای درک فرهنگ و درک خویشتن‌مان با به‌کارگیری قدرت سینما.



عباس: مهراد اسکویی